

یک اتفاق ساده

کیارستمی جاودانه است ولی رفتنش خسارت ملی است



«کیوان کتیریان

● ۱. عباس کیارستمی رفت، مراسم تشییع و تدفین و تحمیش باشکوه و درخو شانش برگزار شد، استقبال مردم هم در حد انتظار و قابل‌توجه بود. در تهران و لواسان هم شهرداری کلی بئر و تابلو نصب کرد، پس از ۱۰ روز همچنان در صدر اخبار رسانه‌هاست و صدها اظهارنظر و عکس و فیلم و نقل‌قول از او یا درباره او منتشر شده. اما آدم فکر می‌کند موقعی که خودش زنده بود، این میزان لطف و توجه کجا بود؟ چرا وقتی آدم‌ها زنده‌اند، توجه‌مان را از آنها دریغ می‌کنیم و فقط امواج حسادت و سعاتیت و محرومیت و بدخواهی به سمتشان می‌فرستیم؟

وقتی نخل طلا گرفت، یک عکس از او بر دیوارهای این شهر نشست؟ یک مراسم کوچک برای تقدیر از او برگزار شد؟ یا کاری کردیم که از گرفتن بزرگ‌ترین جایزه سینمایی جهان، در کشور خودش احساس شرمندگی کند!

کیارستمی از آن دسته آدم‌ها بود که در زمان حیاتش کم قدر ندید ولی نه در کشور خودش. ۲. بعضی‌ها از هرکسی که فوت کند و دستش از دنیا کوتاه باشد خاطره دارند، آن‌هم خاطره‌های خصوصی پشت درهای بسته و بدون شاهد. تازه در آن خاطره‌های پشت درهای بسته، طرف را که معمولاً آدم بزرگی است، نصیحت می‌کنند یا آن آدم‌های بزرگ به اینها اظهار ارادت می‌کنند. یکی همین آقای شمعقدری خودمان. حالا آوینی باشد یا کیارستمی چه فرقی می‌کند؟ چه کسی می‌خواهد تکذیب کند؟ مهم این است که به موقعش ناممان را با این اسم‌ها گره بزنیم. حالا پامیان را هم به تشییع یا مجلس ختم طرف نگذاریم چه بک. مهم نقل خاطره بود که کردیم. بقیه چیزها اهمیتی ندارد. ۳. اینکه یک خیابان یا میدان درست‌ودرمان به نام عباس کیارستمی شود اصلا توقع زیادی نیست. البته اساسا کسی که دستش از دنیا کوتاه است نیازی به این قدرشناسی‌ها ندارد. اگر زنده بود و نامش را بر یک خیابان می‌دید یک چیزی.. این کارها به درد دلخوشی بستگان متوفی می‌خورد و آزمون‌ی است برای میزان قدرشناسی مسئولان. البته بد نیست بدانید خیابانی در صربستان به نام کیارستمی است، آن‌هم در زمان حیاتش و به همت امیر کاستاریکا، نگاه کنیم نام چند آدم زنده از میان بزرگانمان، چه در حوزه فرهنگ و هنر و ادب، چه در عرصه علم و دانش و چه در سیاست و... بر خیابان یا میدانی در تهران نقش بسته است. به گمانم هیچ! برای این کار حتما باید مرده باشی.. ولی مسئولان محترم شورای شهر! حالا که می‌خواهید این‌کار را بکنید، لااقل یک کوچه کم‌رفت‌وآمد در یک ناگجاآباد را انتخاب نکنید. یادتان باشد کیارستمی دیگر به این کار نیازی ندارد. این، محکی است برای سنجش آگاهی شما به بزرگی نام و ارتفاع جایگاه کیارستمی. به‌هرحال خیابانی که از آن تشییع شده، یا یک خیابان سینمایی مثل دو خیابانی که خانه سینما در آنها واقع است شاید انتخاب‌های خوبی باشند.

۴. سینماک خانه هنرمندان را سه‌سال پیش با فیلمی از کیارستمی- جاده‌ها- و با حضور خود او افتتاح کردیم. به مناسبت درگذشت کیارستمی، تمام فیلم‌های کوتاه و بلند او را در همین سینماک در چهار روز به‌صورت بسیار فشرده برای عموم مردم نمایش دادیم. استقبال عمومی البته غافلگیرکننده و شگفت‌انگیز بود. علاوه بر سالن‌ها و راهروها، عده زیادی تا ۱۲ شب در حیاط پارک هنرمندان از یک الی‌سی‌دی بزرگ، فیلم‌های او را دیدند. برای شناخت کیارستمی چه چیزی مفیدتر از دیدن فیلم‌هایش؟ و برای یک هنرمند فیلم‌ساز مثل کیارستمی چه چیزی ارزشمندتر از دیده‌شدن فیلم‌هایش توسط هم‌وطنانش؟ فقط آدم فکر می‌کند کاش در زمان حیات او هم چنین استقبالی از آثارش در ایران می‌شد یا کاش فیلم‌هایش را در زمان خودش با شرایط خوبی اکران می‌کردند تا این آدم در کشور خودش هم بهتر شناخته شود.

۵. مسئله خطای پزشکی در درمان کیارستمی که هفته گذشته به آن در همین ستون اشاره کردیم، ابعاد تازه‌ای به خود گرفته. روشن‌شدن این موضوع، جان کیارستمی را برنمی‌گرداند ولی شفافیت ماجرا بسیار اهمیت دارد. حالا تمامیت جامعه پزشکی در معرض بی‌اعتمادی است. به‌هرحال این پرونده مقصر یا مقصرانی دارد که مشخص‌شدن مسئله و شاید تنبیه آنها بتواند هم کمی افکار عمومی را آرام و افسان کند و هم حواس بعضی‌را به بیشتر جمع کند و مانع فجایع بعدی شود.

اینکه به دور یک صنف هاله تقدس پییچیم و تمام‌قد پای هر اشتباهی بایستیم، نه عقلانی است و نه منطقی. باید پذیرفت که کیارستمی بسیار زود، «مفت» و عجیب از دستان رفت و به یک خسارت ملی تن دادیم.

۶. اینکه می‌خواهم بگویم، نافی جمله قبل نیست. ناقص این حقیقت هم نیست که رفتن کیارستمی خسران جبران‌ناپذیری برای فرهنگ کشورمان است. کیارستمی قطعا جایگزین ندارد و این را می‌شود به‌سادگی دریافت.

ادامه در صفحه ۱۷

✎ آقای فرمان‌آرا شما از معدود افرادی هستید که از همان ابتدا در جریان بیماری آقای کیارستمی قرار گرفته بودید. با توجه به حواشی‌ای که برای چونکی مرگ خالق فیلم «طعم گیلاس» به وجود آمده، به‌طورکلی تحلیل‌تان از این فضا چیست؟

آنچه که صدردصد و با قاطعیت می‌توانم بگویم این است که در این مسیر سهیل‌انگاری اتفاق افتاده است و طبیعتاً باید به این مسئله به طور کامل و شفاف رسیدگی شود. چون هر کاری هم بکنیم عباس دیگر به این دنیا برنمی‌گردد. اما پیگیری این پرونده می‌تواند فرصتی باشد تا خطاهای پزشکی از این دست درباره مردم تکرار نشود؛ مردمی که چندان وضعیت مالی خوبی ندارند و با بروز هر مشکل و خطایی توسط پزشکان نمی‌توانند حقایبت خود را ثابت کنند؛ چون تریبونی ندارند و نمی‌توانند حرفشان را به هر کرسی بنشانند یا امکان ارتباط با رسانه‌ها را ندارند تا در سطح رسانه‌ها مشکلاتشان پیگیری شود. البته باید به این نکته مهم هم اشاره کنم که قصد توهمین‌کردن به کسی را ندارم بلکه به این معتقدم که در عین حفظ خونسردی و رعایت انصاف، به اصل حقیقت برسیم تا دیگر چنین خطاهایی تکرار نشود. همان‌طور که گفتید، من از روز اول در جریان بودم که عباس با قد افتارسته با پای خودش به بیمارستان مراجعه کرد و می‌خواست بدون زحمت‌دادن به کسی بعد از سه روز معالجه، در کمال سلامتی به خانه برگردد و به آفرینش‌های هنری‌اش ادامه دهد. نگفته نماند این درست است که هر انسانی حق حیات دارد و از این نظر همه یکسان‌اند و شکی هم در آن نیست. اما انگار پادمان رفته که او سعدی سینمای ایران بود. مگر در تاریخ چند حافظ، سعدی، ابن‌سینا و ... فرصت ظهور و بروز پیدا می‌کنند؟ اما در کمال ناباوری متأسفانه ما عباس کیارستمی را از دست دادیم.

✎ به طور مشخص از نظر شما بزرگ‌ترین خطایی که متوجه تیم پزشکی می‌شود، چیست؟

اینکه پزشک معالج بعد از عمل جراحی به دلیل ایام نوروز بیمار را رها می‌کند، به خارج کشور می‌رود و در تعطیلات به سر می‌برد!

✎ خب، پزشکان هم پاسخ داده‌اند ما هم جزء مردم هستیم و باید از روزهای تعطیلی‌مان استفاده کنیم. من هم منکر این قضیه نیستم! اما نکته مهم این است که در نبود پزشکان، چه کسی باید از بیمار اورژانسی یا تحت‌نظر مراقبت کند؟! این حق پزشکان است که از مزایای تعطیلات و تفریحات بهره ببرند، اما انگار فراموش کرده‌ایم که حرفه مقدس پزشکی با جان بیماران بازی می‌کند. در همان روزها بعد از عمل جراحی عباس، در بیمارستان متوجه شدند که بدن عباس عفونت کرده، من و بهمن دو روز دنبال پزشک

را به امضای خالقانشان می‌رساند

و فضای دوستانه‌ای برقرار است. هرچند این‌بار نیز فهرست به دلیل برنامه‌های شهر شب‌کتاب با کمی تأخیر روبه‌رو شده است. این روزها فضای هنری تحت تأثیر رفتن و خانواده‌ها طرفداران زیادی داشته باشد. این جشن امضا، با حضور نویسندگان و خالقانی بود که تاریخ انتشار آثارشان به بهار سال قبل برمی‌گشت. یکی از اهداف فهرست لاک‌پشت پرنده برقراری ارتباط بین خانواده‌ها و کتاب‌های منتشرشده است. فهرستی که بهترین‌های هر فصل را معرفی می‌کند. اتفاقی که نیازمند سرعت‌بخشیدن است تا ارتباط به‌خوبی برقرار شود. هربار هم‌زمان با رونمایی از فهرست، نویسندگان کودک و نوجوان هم در این جمع حاضر می‌شوند. کودکان و نوجوانان کتاب‌هایشان

گیسو فغفورزی: نزدیک شهر کتاب مرکزی که می‌شود فضا فرق می‌کند، صحنه‌ای جالب برقرار است، کودکان با لباس‌های رنگارنگ کتاب به دست ایستاده و نشسته بودند. جشن لاک‌پشت پرنده بود که اینک در گام ۱۷ توانسته بود بین خانواده‌ها طرفداران زیادی داشته باشد. این جشن امضا، با حضور نویسندگان و خالقانی بود که تاریخ انتشار آثارشان به بهار سال قبل برمی‌گشت. یکی از اهداف فهرست لاک‌پشت پرنده برقراری ارتباط بین خانواده‌ها و کتاب‌های منتشرشده است. فهرستی که بهترین‌های هر فصل را معرفی می‌کند. اتفاقی که نیازمند سرعت‌بخشیدن است تا ارتباط به‌خوبی برقرار شود. هربار هم‌زمان با رونمایی از فهرست، نویسندگان کودک و نوجوان هم در این جمع حاضر می‌شوند. کودکان و نوجوانان کتاب‌هایشان

شرق: صدای عکاس در تاریکی گالری پیچیده، مردم به تماشای «سلف‌پرت‌رها» نشسته‌اند اما چند قدم آن‌سوتر دوربین و دستگاه ضبط صدای کاوه گلستان که صدای غبار سال‌ها رویشان نشسته، یادآوری می‌کنند

که اگر زنده مانده بود، ۶۶ساله می‌شد شصت‌وششمین سال تولد کاوه گلستان، عکاس و فیلم‌بردار ایرانی امسال با نمایشگاهی از سوی همسرش و دیگر عکاسان در گالری شیرین برگزار شد. کاوه گلستان متولد ۱۷ تیر۱۳۲۹ بود که ۱۳ سال قبل در جریان مأموریت تصویربرداری در عراق بر اثر انفجار مین کشته شد. در این نمایشگاه که روزهای ۲۳ و ۲۴ تیر برپا شده بود، حدود ۷۰ عکس از مجموعه‌های مختلف گلستان روی دیوار رفت. این عکس‌ها به شیوه چاپ دستی از سوی خود عکاس منتشر شده بودند که تعدادی از آنها برای نمایشگاه انتخاب شدند. نمایشگاه در هر دو طبقه گالری شیرین برپا شده بود که در طبقه میانه آن عکس‌های پولوراید و فیلم‌های او و در طبقه بالا، عکس‌های سیاه‌وسفیدش از مجموعه‌های مختلف نمایش داده شده بودند. در کنار عکس‌های یک مجموعه، توضیحی نیز درباره آن مجموعه نوشته شده بود. در ورودی اولین بخشی که عکس‌ها به نمایش درآمده بودند، درباره آغاز کار گلستان چنین عنوان شده بود: «کاوه گلستان عکاسی را از سوزه‌های خیابانی در اوایل دهه ۵۰ شروع کرد. در آن دوره مجموعه‌هایی چون کودکان، آلونک‌نشین‌های دولت‌آباد، بچه‌ها و مدرسه‌های روستاهای ایران با عنوان «توانا بود هر که دانا بود»، شکل گرفت. دوره اول کارهای گلستان سرشار از موضوع‌های اجتماعی با دیدی کاملاً انسانی است که پایه‌های مجموعه‌های بعدی او را تشکیل داد».

یکی دیگر از مجموعه‌های شناخته‌شده کاوه گلستان شامل روسپی، کارگران و مجنون است که در فاصله سال‌های ۵۳ تا ۵۶ عکاسی و همیشه توسط خود کاوه گلستان به‌عنوان یک مجموعه سه‌تایی برآم و معرفی شده است. این عکس‌ها نخستین‌بار در تالار عبید دانشگاه تهران در ۱۱ اردیبهشت ۵۶ به نمایش گذاشته شد. در توضیح این مجموعه‌ها نوشته شده بود: «مجموعه شهر نو روسپی‌ها در فاصله ۵۳ تا ۵۵ از سماجت

هنر

گفت‌وگو با بهمن فرمان‌آرا درباره پرونده پزشکی عباس کیارستمی

بی‌اخلاقی، مرگ بزرگ‌تری است



عکس: ایسنا

فرانک آرتا

یکی از بزرگ‌ترین فیلم‌سازان معاصر ما، علت مرگش چندان مشخص نیست. عده‌ای از سینماگران و البته خانواده‌اش سؤال ساده و البته حیاتی‌ای مطرح کرده‌اند و درخواست شفاف‌شدن ماجرا از سوی متولیان امر را دارند. کجای این نکته مشکل دارد که هنوز پاسخ قانع‌کننده‌ای از سوی پزشکان مسئول دریافت نشده است؟! صنف پزشکان مثل هر صنفی مأموریت دارد در عین حمایت از اعضایش، خطاها و کاستی‌های پزشکان محترم را پیگیری کند تا خدای‌نکرده کل پیکره تشکل مهمی همچون پزشکی در ایران زیر سؤال نرود. عمل به وظیفه، اصلی‌ترین هدف هر صنفی است و البته خطای هر انسان به پای کل انسان‌ها نوشته نمی‌شود. با این رویکرد در این مسیر آیا ناگفته‌هایی وجود دارد که قابل‌بیان نیستند؟ چرا و به چه علت نیستند؟ و اگر طرح شدنی‌اند، چرا تا امروز بیان نشده‌اند؟ در هر صورت رسانه‌ها و مردم حامی و خواستار بیان حقیقت و درستی‌ها هستند. در صورت کاستی‌ها، باید همه در رفغ آن کمک کنیم. پس آقایان! جای نگرانی نیست، باین حال واقعیت تلخ فقدان عباس کیارستمی، انگار ناپذیر است. به‌همین دلیل با بهمن فرمان‌آرا به‌عنوان یکی از هم‌راهان عباس کیارستمی و خانواده‌اش در روزهای سخت بیماری گفت‌وگو کردیم.

متخصص عفونی می‌گشتمیم تا به داد عباس برسند!! به نظر شما در این مقطع جز پزشک معالج چه کسی می‌تواند به کمک بیمار بیاید؟ مگر می‌شود ۱۵، ۲۰ روز کشور از وجود پزشکان متخصص خالی شود؟ آیا اشکالی داشت که این عزیزان به‌جای فرودین‌ماه، مثلاً اردیبهشت‌ماه به سفر می‌رفتند یا دست‌کم کادر پزشکی بیمارستان با هماهنگی، نوبتی مسافرت می‌کردند تا بیمارستان از حضور پزشکان متخصص خالی نمی‌شد؟ ✎ البته همان زمان بهمن کیارستمی مطلبی در روزنامه ما منتشر کرد با این محتوا که «در تعطیلات تاریخی به‌سر می‌بریم» و اعتراض خود را به این شکل علنی کرد. اما متأسفانه ترتیب‌اثر داده نشد! بله. چون ما از نزدیک می‌دیدیم که بیمارمان زجر می‌کشد و متأسفانه از دست هیچ‌کسی کمکی هم ساخته نیست! طبعاً بهمن و احمد بیشتر از هرکسی سختی کشیده‌اند، چون با چشم خود می‌دیدند که

ترجمه فریده خرمی به صورت نمایش عروسکی برای کودکان اجرا شد. فریده خرمی، مترجم این کتاب درباره اینکه چرا خرس و پرنده را انتخاب کرده، گفت: «خرس و پرنده را انتخاب کردم، چون در کودکی تجربه مشابه این داشتم و نمی‌خواستم بچه‌ها هم آن را تجربه کنند، در کودکی، دوست خوبی داشتم که مراقبش نبودم و حتی با هم دعوا و قهر هم می‌کردیم در نهایت دوستم را از دست دادم، درحالی‌که نگه‌داشتن یک دوست خوب، برای بچه‌ها اهمیت زیادی دارد و دوست ندارم که آنها هم دوست‌های خوب‌شان را از دست بدهند». مهدی غربایی، مترجم حاضر در این برنامه نیز



کتاب فریده خرمی به صورت نمایش عروسکی برای کودکان اجرا شد. فریده خرمی، مترجم این کتاب درباره اینکه چرا خرس و پرنده را انتخاب کرده، گفت: «خرس و پرنده را انتخاب کردم، چون در کودکی تجربه مشابه این داشتم و نمی‌خواستم بچه‌ها هم آن را تجربه کنند، در کودکی، دوست خوبی داشتم که مراقبش نبودم و حتی با هم دعوا و قهر هم می‌کردیم در نهایت دوستم را از دست دادم، درحالی‌که نگه‌داشتن یک دوست خوب، برای بچه‌ها اهمیت زیادی دارد و دوست ندارم که آنها هم دوست‌های خوب‌شان را از دست بدهند».

مهدی غربایی، مترجم حاضر در این برنامه نیز

چاقوی جراحی، اشتباهی بلك نوزادی را بریده!
خب واقعا تأسف‌آور است. ناگفته نماند که ما در کشورمان پزشکان متعهد و کاربلد هم زیاد داریم. در همین بیمارستان جم پزشکان خوبی هنوز مشغول به کارند اما نمی‌توان واقعیات را درباره عباس انکار کرد. حالا دلیل نمی‌شود که به دلیل سهل‌انگاری در درمان و بی‌توجهی به خون‌ریزی و عفونت در زمان زنده‌بودن عباس کیارستمی، پزشکش را مواخذه نکنیم! این دکتر عزیز نمی‌توانست در آن مقطع به ویتنام نرود و ماه بعد این سفر را به سرانجام برساند؟!

✎ نظر شما درباره اعتراضات اخیر برخی از پزشکان به درخواست سینماگران و رسانه‌ها برای پیگیری دقیق علت مرگ خالق «زیر درختان زیتون» چیست؟

آیا پزشکان معترض، تحمل انتشار فقط یک نامه بهمن کیارستمی درباره مرگ پدرش را ندارند؟ به‌هرجهت همیشه نقد، تلخ است. آیا دوستان تحمل این نقد تلخ همچون داروی شفایبخش را هم ندارند؟ خب اگر ندارند چگونه به خود اجازه می‌دهند با لباس پزشکی، پلاکارد به‌دست دیگران را متهم کنند، درحالی‌که پرونده پزشکی مرحوم کیارستمی همچنان باید جزء اسرار باقی بماند و در این مدت دریغ و درد فقط یک جمله از اطلاعات بیماری عباس کیارستمی در اختیار خانواده‌اش قرار بگیرد! ... در این مورد قضاوت با مردم است.

✎ البته مهرجویی هم با ساخت فیلم «دایره مینا» مورد مجمه سازمان انتقال خون قرار گرفت با اخیرا سرپل «درخاشیه» مهران مدیری اعتراضات گسترده پزشکان را برانگیخت. مجموع اتفاقات حاکی از این است که به‌طورکلی جامعه پزشکان در هاله‌ای از مصونیت قرار دارند که اعتراض به آنها تبعات سنگینی برای فرد یا افراد معترض دارد.

نظر‌تان چیست؟ به یاد می‌آورم پیش از انقلاب از مرحوم محمدعلی فردین پرسیده شد که چرا اغلب فیلم‌ها درباره روسپی‌ها و جاهلان است که پاسخ جالبی داد. آقای فردین گفت برای اینکه این دو تا، صنف ندارند!

✎ آقای فرمان‌آرا وقتی صحبت از «صنف» می‌کنیم یعنی از حقوق شهروندی و جامعه مدرن سخن می‌گوییم که نقد و نقادی جزء لاینفک آن است. تنها زمانی اجازه نقد نداریم که به‌جای «صنف»، در مقابل «گنگ» قرار بگیریم که در آن صورت ورود به منطقه‌ای ممنوعه تلقی می‌شود و برخورد با آن مشکل خواهد بود؟

به‌هرجهت واکنش من این‌گونه است که با حرف‌زدن به حقیقت برسیم و حقیقت را فادی مصلحت نکنیم.

گفت: سه برابر سن بچه‌های حاضر در مراسم، کتاب ترجمه کرده‌ام که بیشتر آنها در حوزه بزرگسال است، سه‌تای این کتاب‌ها هم بیشتر برای نوجوانان است. کتابی که وارد این فهرست شده، با نام میدان مسابقه مال من است، به این مسئله می‌پردازد که خیال‌بافی برای کودکان و نوجوانان بسیار مفید است، اما تا جایی که بچه‌ها متوجه مرز خیال‌بافی و واقعیت بشوند که در غیر این صورت، خطرناک می‌شود. در ادامه این مراسم، نویسندگان و مترجمان به معرفی کتاب‌های‌شان پرداختند. فضای شهر کتاب به گونه‌ای بود که سیستم سرمایه‌یسی آن مشکل داشت، تعداد صندوق‌ها کم و صف طولانی بود، اما تجربه متفاوتی بود. در انتها نیز عکس یادگاری با حضور بچه‌ها و نویسندگان گرفته شد.

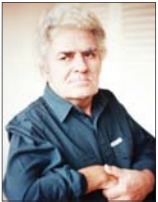
سرکوب اعتصاب بازاربان اصفهان در مرداد سال ۵۷ تا آخرین روزهای شهریور سال ۵۹ و شروع جنگ که جایزه رابرت کاپا را برای گلستان به ارمغان آورد، نشان داده شده و در کنار آنها مجموعه‌های مجموعه کردستان با عکس‌هایی از حوادث اوایل انقلاب در مناطق کردنشین ایران از نوروز سال ۵۸ تا مرداد سال ۶۰، مجموعه اعتیاد با عکس‌هایی مربوط به جمع‌آوری معتادان از سطح شهر و نگهداری آنان در مراکزی همچون شورآباد در سال‌های ۶۰ و ۶۱ و مجموعه جنگ با عکس‌هایی از سال‌های ۵۹ تا ۶۷ به معرض دید عموم گذاشته‌شاند. در اویش هم یکی از آخرین موضوع‌های است که کاوه گلستان در سال ۶۸ عکاسی کرده بود که درباره درآویش قادری در کوه‌های زاگرس در غرب ایران است، او در سال‌های آغازین دهه ۷۰ مجموعه آسمان را با کلاژ عکس‌های جنگ و انقلاب با تصاویر دیجیتالی جدید و استفاده از رنگ خلق کرد که به بازخوانی جنگ و تأثیرات انقلاب پرداخته بود.

در طبقه همکف اما مجموعه دیگری از گلستان قرار دارد. این عکس‌های پولوراید که «دیو و دد» نام دارد، اولین تجربه‌هایی هستند که گلستان با دوربین پولوراید انجام داده است. درباره این عکس‌ها عنوان شده است که تمام مراحل آن در داخل دوربین اتفاق افتاده و با توجه به میزان نوردهی، سرعت شاتر، متریال و نشانه‌هایی که عکاس می‌خواست در داخل عکس باشد، به وجود آمده است. گلستان با ترکیب نشانه‌هایی از حیوان و انسان و استفاده از عکس‌های شاهان دوره قاجار، موضوعاتی را خلق کرده که به‌نوعی به مسائل اجتماعی و سیاسی دوران پهلوی دوم اشاره دارند. است.

در گوشه دیگری از این طبقه یک محفظه شیشه‌ای قرار داشت که در آن دوربین و دستگاه ضبط صدای کاوه گلستان نمایش داده شده‌اند. صدای کاوه گلستان در تالار مقابل این بخش از یکی از ویدئوهای کاوه گلستان، تداعی‌کننده حال‌وهوای این عکاس است. این ویدئوی سلف‌پرت‌ره به همراه دو ویدئو و یک فیلم دیگر در زمان برگزاری نمایشگاه برای حضاران نمایش داده شد.

زیر آسمان فیروزه‌ای

«شاملو» به روایت فرشاد فداییان



● شرق: دوره جدید «چهارشنبه‌های فیلم» مؤسسه آپ‌آرت‌مان از سیمای تیر با نمایش مستندی متفاوت از فرشاد فداییان با عنوان «این بامداد خسته» با

حضور وی، رسماً آغاز می‌شود. این فیلم مستندی بسیار متفاوت و خاص در قالب تصاویری تازه و نو از زندگی احمد شاملو شاعر و مترجم شناخته‌شده و تأثیرگذار در ادبیات معاصر فارسی، است. مستند «این بامداد خسته» که برگرفته از نام مستعار و تخلص ابتدایی این شاعر توانا و صاحب‌نظر است، ۱۸سال از عمر ساخت آن می‌گذرد و تازه امسال اجازه اکران یافته. فرشاد فداییان درباره این مستند ۲۰ادقیقه‌ای گفته است: «تولید این مستند، اسفند سال گذشته به پایان رسید و در حقیقت می‌توان گفت ۱۸سال زمان صرف ساخت این مستند شده است». فداییان در مستندسازی، فرم، تفکر و سبک ویژه‌ای دارد که متعلق به خود اوست و چون افزون بر کارگردانی، در امور پژوهش موضوع فیلم‌ها، نگارش فیلم‌نامه، تصویربرداری، تدوین و انتخاب موسیقی نیز نقش و نظارت مستقیم دارد، می‌توان او را در زمره سینماگران مستند مؤلف به‌شمار آورد. تصاویر «این بامداد خسته» حاصل ملاقات‌های فیلم‌ساز با احمد شاملو از اردیبهشت ۱۳۷۵ تا آبان ۱۳۷۶ است؛ روزها و شب‌هایی که به‌زعم فداییان، شاعر هم گرفتار کار بود و هم سخت بیمار. در این مستند فیلم‌ساز در کنار آنکه تلاش کرده از زبان احمد شاملو گوشه‌هایی از خصوصیات سبکی آثار و اندیشه‌های او آشکار کند، به نمایش ابعادی از شخصیت شاعر پرداخته که کمتر مورد توجه دوستدارانش بوده است. صفاریان، درباره این فیلم گفته است: «انتقال تجربه‌های فرشاد فداییان از ساخت این فیلم می‌تواند برای علاقه‌مندان سینمای مستند الهام‌بخش و برای کسانی که می‌خواهند تجربه مشابهی داشته باشند راهگشا باشد». فداییان در «این بامداد خسته» بخش‌هایی از واپسین سال‌های عمر احمد شاملو را به تصویر کشیده است. نمایش فیلم رأس ساعت ۱۸ روز چهارشنبه ۲۰ تیر در سالن نمایش مؤسسه آپ‌آرت‌مان، واقع در خیابان ایرانشهر، خیابان کلاترزی، پلاک ۴۸، طبقه دوم آغاز می‌شود. جلسه پرسش و پاسخ ساعت ۲۰ با حضور فداییان برگزار خواهد شد.
تلفن رزرو: ۸۸۸۶۶۷۴۴

تناولی: گذرنامه‌ام را گرفتم



● پرویز تناولی با اشاره به اینکه گذرنامه‌اش را دریافت کرده است، گفت: انتظار من این بود که موضوع ممنوع‌الخروجی را زودتر به من اطلاع دهند. به گزارش خبرنگار قضائی فارس، پرویز تناولی روز گذشته برای دریافت گذرنامه خود اقدامات لازم جهت خروج از ایران، در اداره گذرنامه حاضر شد. او درباره اتفاقات پیش‌آمده مبنی بر ممنوع‌الخروجی‌اش به فارس گفت: خوشبختانه کار من حل شده و ناجا در این زمینه کمک ویژه‌ای به من کرد. تناولی تصریح کرد: ۱۲ تیر به من خبر دادند که ممنوع‌الخروج هستم و در ایس مدت منتظر بودم تا علت ممنوع‌الخروجی‌ام مشخص شود که پس از این مدت معلوم شد یک شکایت خصوصی از من شده است. این هنرمند ادامه داد: این شکایت خصوصی جزئی در درباره یک معاوضه هنری بوده و هیچ ادعایی در این کار نیست، البته وکیل من آقای صدرالدین ماهوزی در حال پیگیری این شکایت است. تناولی گفت: امروز گذرنامه را به من تحویل دادند اما انتظار من این بود که به‌عنوان یک ایرانی درباره ممنوع‌الخروجی‌ام زودتر به من خبر می‌دادند چراکه من در لندن سخنرانی داشتم که به دلیل این اتفاقات، این سخنرانی لغو شد. وی در پایان، ضمن تقدیر از عملکرد نیروی انتظامی در بحث پیگیری مشکل خود گفت: ناجا توانست از دادرسی فرهنگ و رسانه دستور لازم را برای ارائه گذرنامه من بگیرد و اگر امشب (شب گذشته) بتوانم بلیت تهیه کنم، از ایران می‌روم.

شنل قرمزی به گرجستان می‌رود

● شرق: نمایش شنل‌قرمزی به کارگردانی احسان شایان‌فرد به دعوت جشنواره بین‌المللی مرکز تئاتر پوتی راهی کشور گرجستان می‌شود. عاطفه جمالی و مرتضی زارعی بازیگران این نمایش هستند. میثم رجبعلی‌نژاد طراح نور، شهزاد مظاهری طراح لباس، فروغ جلیلیان و امیر کریم‌زاده گروه کارگردانی، فریده براتی طراح گرافیک و ثمنین اسد طراح کریم، سلف‌پرت‌ره به همراه دو ویدئو و یک فیلم دیگر در زمان برگزاری نمایشگاه ۱۰ شب از ۲۷ جولای برگزار می‌شود.